

مترجم عضوی از حلقه علمی جامعه

هومن پناهنده

رشد علم در اجتماع، از قرار معلوم، در گروهی پیدایش و رشد جامعه علمی است. جامعه علمی هم مشتمل است بر وجود افرادی و وجود روابطی بین این افراد. بین عده‌ای صاحب دانش در رشته‌ای خاص مناسباتی به وجود می‌آید که باعث رشد علم می‌شود. مثلاً کسانی که در جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی یا فن ترجمه یا... صاحب دانش و تجربه هستند درباره کار یکدیگر نظر می‌دهند، مقاله می‌نویسند، سخنرانی می‌کنند، یا در جلسه سخنرانی همکارشان حاضر می‌شوند، نشریات خاص خودشان را دارند، به مناسبت‌هایی گرد هم می‌آیند تا به بحث و فحص درباره موضوعات مربوط به رشته کاری‌شان بپردازند، برای یکدیگر خوراک فکری فراهم می‌کنند، به عیب‌ها و حسن‌های کار یکدیگر توجه و آنها را آشکار می‌کنند. اولی با نظر دومی مخالفت می‌کند، سومی از نظر اولی یا دومی دفاع می‌کند و همین‌طور... به این ترتیب جامعه‌ای علمی شکل می‌گیرد و از طریق همین روابط، دادوستدها، تلاش‌ها و کشمکش‌ها ترقی می‌کند. این یکی از جنبه‌های جامعه‌شناختی علم جدید و گویا از شروط گریزناپذیر رشد علم است. فعالیت‌های جدا جدا و جزیره‌وار تک و توکی آدم در این گوشه یا آن گوشه ظاهراً در مقوله رشد علم راهی به دهی نمی‌برد. قوت علمی یک اجتماع وابسته به قوت علمی دانشمندان آن اجتماع است و این حاصل نمی‌شود مگر به یمن وجود جامعه علمی با مختصاتی که گفته شد.

به گمانم در این باره اختلاف نظری نیست که در کشور ما، به خصوص در قیاس با کشورهای پیشرفته، علم جدید نهاد نیرومندی نیست. اساساً یکی از معیارهای پیشرفته بودن (و شاید مهم‌ترین معیار آن) همین حال و روز علم در یک جامعه است. برای جواب دادن به این سؤال که "علت این عقب ماندگی ما چیست؟" طبعاً تحقیق عمیق و جامعی لازم است.

در چنان تحقیقی، به گمانم، در کنار عوامل خاص باید در پی عناصری نیز بود که کلاً به فرهنگ بومی و خلیقات ایرانی ما مربوط می‌شود و چه بسا مانع شکل‌گیری علم جدید در سطحی پیشرفته می‌گردد. اما فعلاً که چنان تحقیقی در کار نیست تا دست ما را در تغییر دادن وضعیت فعلی بگیرد ناچاریم به حدس و گمان قناعت کنیم. می‌توان حدس زد که مثلاً فقر آموزش در مقاطع تحصیلی مختلف یکی از علت‌های عقب‌ماندگی در علم است، یا در مرحله بالاتر یا نگرفتن جامعه علمی علتی دیگر است. ولی حالا باید پرسید که "جامعه علمی چرا پا نمی‌گیرد؟" شاید جواب این باشد

که از شروط قوام یافتن چنین جامعه‌ای وجود ارتباط مفید بین اشخاصی است که در این یا آن رشته علمی مشغول کارند. ارتباط سازنده عنصر سرنوشت‌سازِ پیدایش و رشد هر جامعه‌ای - از جمله جامعه علمی - است. اگر این ارتباط سازنده ایجاد نشود امیدی به قوت یافتن آن جامعه نیست. ما ایرانیان اگر می‌خواهیم در مسابقه عظیم رشد علمی در جهان جایی درخور داشته باشیم باید تا می‌توانیم در راه رشد جامعه علمی در رشته‌های مختلف تلاش کنیم و نیز هر تلاش فردی و جمعی را در این عرصه ارج بگذاریم. این مقدمه را گفتم تا برسم به نکته‌ای درباره خشایار دیهیمی.

دیهیمی در عرصه فرهنگ کارهای مختلفی کرده، مدتی معلم بوده، سپس ویراستار و مترجم. گاهی به مناسبت‌هایی، در زمینه‌هایی که برایش مهم بوده‌اند مقالاتی تألیف کرده است. ترجمه و تألیف و ویرایش دست آخر در معرض نگاه و داوری این و آن قرار می‌گیرد، اما کار دیگری هست که چه بسا عده کمی از آن باخبر باشند چون در پشت صحنه انجام می‌شود ولی اهمیتش کمتر از آن دو، سه کار دیگر نیست. مقصودم فعالیت‌هایی است که خشایار دیهیمی در امر تولید و نشر کتاب داشته و از این طریق در تقویت وجهی از وجوه جامعه علمی سهم برده است. می‌خواهم شمه‌ای از ثمربخشی‌های دیهیمی را که از نزدیک شاهد آن بوده‌ام ذکر کنم. من چهار، پنج سالی از این بخت خوش برخوردار بودم که در دفتری در کنار دیهیمی کار کنم. باعث و بانی برپا شدن این دفتر خود او بود، البته پای یکی از دوستان قدیمش هم در میان بود. او کمی پس از آن که در محل کار تازه‌اش قرار گرفت به بعضی از دوستانش که احساس می‌کرد برای کار کردن نیازمند جایی و دفتر و دستکی هستند گفت که اگر خواستند می‌توانند از این فرصت استفاده کنند. در پس پیشنهادش هم هیچ توقعی در کار نبود، خدمتی بی‌مزد و منت، بی‌صدا و بی‌ادا.

به این ترتیب مجالی فراهم شد که کسانی با هم آشنا شوند. برخی حتی عمیقاً با هم دوست شوند، یا با هم کار کنند، مترجمی با ناشری، ناشری با ویراستاری، ویراستاری با مترجمی، مترجم جوانی با فرد جاافتاده با تجربه‌ای. فرصتی به وجود آمد که کسانی با منابعی و کتاب‌هایی آشنا شوند، کتابهایی ترجمه یا ویرایش شود و خلاصه دانش و تجربه‌ای کسب و با انتقال به جوان‌ترها حفظ شود.

موقعیت مغتنمی بود که در آن بسیاری کسان هم به لحاظ عاطفی هم به لحاظ علمی تغذیه شدند و این همه مرهون مهربانی، سعه صدر و خُلق آمیزگار دیهیمی بود. اکنون دیگر مدتی است که آن دفتر به پایان آمده است اما آرزو می‌کنم که حکایت فرصت آفرینی‌های دیهیمی هم چنان باقی باشد.